

کتاب البرهان

مقاله سوم، جلسه ۲۶

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۶/۱۱/۱۰ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۴/۰۹/۲۲ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفًا وَمُعِينٌ»

«المقالة الثالثة (ثلاثة فصول) الفصل الاول:

في الغرض من هذه المقالة. قدم في الفصل الاول من المقالة الاولى، أن القياس البرهاني ثلاثة اقسام من الاحوال. وأن ثالثها أن القياس البرهاني في اي الاحوال والمواضع يفيد اليقين وفي ايها لا يفيد».

عرض شد که مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالى عليه) کتاب برهان را بر چهار مقاله وضع کرده اند: مقاله سوم خود مشتمل بر سه فصل است. فصل اول به مانند فصول اول مقاله اول و مقاله دوم در حقیقت فهرست این مقاله است. ابتدا یادآوری می فرمایند که قبلاً گفتیم مقدمه یقینی یا بگو: قیاس برهانی دارای سه گونه احوال است. اگر به کتاب ما صفحه ۱۳۵ مورد ملاحظه قرار بگیرد، آغاز مقاله اول تعبیر مرحوم علامه این بود که فرمودند: «والمقدمة اليقينية من حيث انها مقدمة يقينية يعرض لها احكام التصديق اليقيني من حيث ان التصديق اليقيني في نفسه رجمالير يحتاج في حصوله الى تصديق آخر او يحتاج، وما يعرض لكل واحد من القسمين من الاحكام».

در مقدمه کتاب در حقیقت، در آغاز فصل نخست کتاب، سه قسم حکم برای تصدیق یقینی و قیاس برهانی ذکر کردند. حکم اول این بود که ما گاهی تصدیق یقینی را از این دیدگاه می بینیم که گاه اولی است و گاه غیر اولی، گاه بین است گاه مبین. این نگرش اول، حکم اول، حالت اول که مقاله اولی برای همین حکم وضع شد و مورد بررسی قرار گرفت. در حقیقت حکم اول بررسی کیفیت یقین موجود در مقدمات برهان است. یقین موجود در مقدمات برهان چگونه است؟ گاه بین است گاه مبین.

دوم، «ومن حيث ان التصديق اليقيني في اي مواضع ومع اي شرائط يكون وفي ايها لا يكون»، این حکم دوم. این حکم دوم را در مقدمه مقاله دوم چنین بیان داشتند، به کتاب ما صفحه ۱۶۳ فرمودند: «ومنها احكامها من حيث ان اي المقدمات يحصل بها يقين وايها لا يحصل اي من حيث شرائط كون المقدمة يقينية»، در حقیقت حکم دوم در این رابطه است که از چه مقدمه ای یقین حاصل می شود، از چه مقدمه ای یقین حاصل نمی شود؛ یعنی شرایط اینکه یک مقدمه یقینی باشد چیست؟ این هم موضوع مقاله دوم.

اما موضوع مقاله سوم، در صفحه ۱۳۵ فرمودند: «ومن حيث ان التصديق اليقيني الواحد مع ذلك كله في اي حال يكون وفي ايها لا يكون»، در حقیقت از حیث اینکه یک تصدیق یقینی کجا هست و کجا نیست، این حکم سوم را در آغاز این مقاله، مقاله سوم صفحه ۱۸۵ این طور بیان می فرمایند که «وان ثالثها ان القياس البرهاني في أي الاحوال والمواضع يفيد اليقين وفي ايها لا يفيد»، قیاس برهانی در چه حالت و در چه جایگاهی افاده یقین می کند و در چه جایگاه افاده یقین نمی کند؟

یعنی در حقیقت شرایط برهان از حیث وقوع برهان در علوم مختلف، در جایگاه های گوناگون. پس موضوع مقاله سوم مشخص شد. این موضوع را در آغاز مقاله اول فرمودند. در این جا روشن تر تکرار فرمودند. عبارت را ببینید: «المقالة الثالثة (ثلاثة فصول)»، مقاله سوم سه فصل را دارا است. «الفصل الاول: في الغرض من هذه المقالة»، غرض از این مقاله چیست؟

مکرر عرض کردیم فصول اول هر مقاله‌ای فهرست آن مقاله است.

«قدم فی الفصل الاول من المقالة الاولى»، گذشت در فصل نخست از مقاله اول. اگر کسی خودکار اضافه دارد به بنده بدهد، من خودکارم یادم رفته است!

«قدم فی لفصل الاول من المقالة الاولى»، گذشت در فصل اول از مقاله اولی عرض کردیم به کتاب شد صفحه ۱۳۵، چه گذشت؟

این مطلب گذشت که «أن القیاس البرهانی ثلاثة أقسام من الأحوال»، برای قیاس برهانی سه قسم حال است، البته یک جا مرحوم علامه تعبیری کرده «بالقیاس البرهانی»، یک جا تعبیر کرده برای مقدمه برهانی و قیاس برهانی، هر سه درست است. اگر می‌گوییم قیاس، به اعتبار مقدماتش داریم حرف می‌زنیم. در حقیقت داریم مقدمات برهان را حالاتش را می‌سنجیم.

قیاس برهانی سه گونه از احوال دارد «وأن ثلاثها»، سومی این اقسام احوال «أن القیاس البرهانی فی ای الأحوال والمواضع یفید یقین»، قیاس برهانی در کدام یک از حالات و مواضع افاده یقین می‌کند، «وفی ایها لا یفید»، و در کدام یک از حالات و مواضع افاده یقین نمی‌کند، «اعنی شرائط البرهان من حیث وقوعه»، برهان «فی موضع موضوع و علم علم»، در هر جای جای و در هر علم علم. آیا در علوم اعتباری برهانی داریم؟، آیا در علوم تجربی برهان داریم؟

«وهذه المقالة هی التي نبین فیها هذه الأحوال»، این مقاله است که ما در آن این حالات سوم را ذکر می‌کنیم. خیلی مقاله، مقاله ارزشمندی است. نسبت به مقاله دوم مطالبش برای شما مانوس‌تر است، چون بخشی از این مطالب را شما در آغاز نه‌ایه خواندید، بخشی هم در روش رئالیسم آمده است. بخشی از آن هم در منظومه حاج ملا هادی آمده، یک مقدار مطالب صبغه منطقی فلسفی پیدا می‌کند؛ لذا آشکارتر و روشن‌تر است.

«فنبین اولاً فی فصل»، ما اول ذکر می‌کنیم در فصلی که این فصل فصل چندم از این مقاله است؟ فصل دوم است. چون این مقاله دارای سه فصل بیشتر نیست. چه چیزی را بیان می‌کنیم؟ این چند مطلب را:

یک: «حقیقة العلم البرهانی من حیث هو کذلک»، هویت دانش برهانی را از آن جهت که برهانی است. اگر ما می‌گوییم ریاضیات، هندسه، مثلثات، فلسفه، منطق، علوم طبیعی، علوم برهانی هستند، اصلاً علم برهانی یعنی چه علمی؟، چه دانشی؟

«اذ هو الحری بالبیان»، زیرا این مطلب سزاوار به بحث و بررسی است. باید بدانیم که علم برهانی چه علمی است. «واما غیره فلا برهان فی حقیقة»، اما غیر علم برهانی: صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، فقه، اصول و علوم نقلی مختلف «فلان برهان فی حقیقة»، برهان در این غیر علوم برهانی وجود ندارد حقیقتاً، «کما عرفت»، چنانچه دانستی تو، «فی المقالة الثانية»، در مقاله دوم این مطلب دانسته شد و مورد عنایت قرار گرفت. کجا در مقاله دوم این مطلب مورد توجه قرار گرفت؟

صفحه ۱۷۴ به کتاب ما را اگر عزیزان ببینند، عبارت این بود: «وقد بان ایضاً من جمیع مامر، أن القضا یا الاعتباریة لا برهان علیها إذ لا ضرورة ولا کلیة فیها»، در قضایای اعتباری برهانی نیست، چون ضرورت ندارد و کلیت ندارد. این جا داشتیم، یک جا از این جا صریح‌تر داشتیم.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)
استاد: نیست درست است. من به نظرم جایی داشتیم که مقدار روشن‌تر و واضح‌تر بود و شایه تصریح به این مطلب شده بود که اگر بتوانم این جایی را که یک مقدار تصریح بیشتری بر این مطلب داشته پیدا کنم. در مقدمه که داریم، یقیناً در فصل اول که مقدمه است داریم. صفحه ۱۶۵.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)
استاد: می‌فرماید «وايضاً أن القضا یا الاعتباریة لا برهان علیها ونظیر ذلک کیفیة البرهان عند الجزئیات»، من به گمانم حالا در این بحثی که می‌کردیم خیلی یک جایی صریح و روشن مطلب را مرحوم علامه طباطبایی فرمودند که حالا ببینیم از این صریح‌تر داریم یا نه؟

مورد بررسی قرار می‌گیرد إن شاء الله.

الآن در فصل دوم از این مقاله که بعد از این فصل که فهرست است می‌شود اولین فصل، یک مطلب را تاکنون گفتیم، وعده دادیم که عرض می‌کنیم و آن چه بود؟ حقیقت علم برهانی، حقیقت دانش برهانی چیست؟ این یک.

دو: «وَأَنَّ كُلَّ عِلْمٍ فَلَهُ مَبَادِئُ تَصَوُّرِيَّةٌ وَتَصَدِيقِيَّةٌ خَارِجَةٌ عَنْهُ»، این دیگر مطالبی است که مکرر در کلاس‌هایمان داشتیم، در منطق داشتیم، در آغاز فلسفه داشتیم. مطلب دومی که ما در فصل بعد إن شاء الله عمری باشد خواهیم گفت، این است که هر علمی دارای مبادی تصویری و تصدیقیه‌ای است که خارج از آن علم است. مبادی هیچ علمی داخل در آن علم نیست.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

سه: «وَأَنَّ الْمَبَادِي يَنْقَسِمُ»، باید باشد «تَنقَسِمُ».

مبادی تقسیم می‌شود به بین و غیر بین. مبادی را ما تقسیم می‌کنیم به بین و غیر بین. این هم مطلب سوم، تاکنون سه تا مطلب بود.

چهارم: «وَأَنَّ مَوْضُوعَ الْمَسْئَلَةِ أَمَا مَسَاوِلُ مَوْضُوعِ الْعِلْمِ، وَأَمَا الْإِخْصَ»، هرگز اعم از موضوع علم نیست. اخص هم که باشد گاهی جزئی است و گاهی جزء است، گاهی نوع یک جنس است و هكذا. «وَأَنَّ مَوْضُوعَ الْمَسْئَلَةِ أَمَا مَسَاوِلُ مَوْضُوعِ الْعِلْمِ»، موضوع مسئله یا مساوی موضوع علم است. موضوع علم در فلسفه چیست؟

موجود «ن حیث موجود»، بگو: وجود. در مسئله «الوجود اصیل»، موضوع چیست؟

وجود، مساوی است. موضوع مسئله با موضوع علم شد مساوی. این‌ها را چون می‌رسیم، این‌جا توضیح ندهیم. یا اخص است یا نوعی از موضوع علم است و یا جزئی از موضوع علم است، «وَأَمَا نَوْعٌ مِنْهُ أَنْ جُزْءٌ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ»، یا غیر این‌هاست، این مطلب چهارم بود.

پنجم: «وَأَنَّ الْمَطَالِبَ فِي الْمَسْئَلَةِ ثَلَاثَةٌ»، همیشه قضیه می‌تواند به یک جواب سؤال تحدید بشود. مسائل علمی در حقیقت جواب‌های سؤالات ماست. سؤال ذهن بشری بسیار متنوع است، خواهیم رسید إن شاء الله، ده‌ها گونه ما سؤال داریم. از باب مثال عرض می‌کنم: اعراض ۹ قسم بود، ما در مورد هر عرضی سؤال کنیم، یک گونه سؤال است. کمیت، کیفیت، وضع، این، متی؛ ولی: «السُّ الْمَطَالِبُ ثَلَاثَةٌ عِلْمٌ مَطْلَبٌ مَا، وَمَطْلَبٌ هَلٌ وَمَطْلَبٌ لِمَ».

اساس مطالب سه مطلب پیش نیست، مطلب ما، مطلب هل و مطلب لم که البته این‌ها هر کدام دو قسم است: «مای شارحه‌مای حقیقیه». لم مثلاً لم ثبوتی، لم اثباتی که این‌ها با هم تشابک دارند، ترتب دارند. یک نوع از لم با یک نوع از هلیت، یک نوع از هلیت با یک نوع از ماهیت. «مای شارحه‌مای حقیقیه». هلیت بسیطه هلیت مرکبه، لم ثبوتی لم اثباتی. این‌ها با هم ترتب خاصی دارند که می‌رسیم.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: یعنی همه سؤالات به یکی از این سه تا برمی‌گردد. چون در فهرست هستیم توضیح بیش از این ندادیم. «وَأَنَّ الْمَطَالِبَ فِي الْمَسْئَلَةِ ثَلَاثَةٌ»، مطالب در مسئله سه تا است، ما در مسئله سه تا مطلب داریم که این سه تا مطلب، یک: «مطلب ما و مطلب هل و مطلب لِمَ و آن بین‌ها ترتباً»، بین این مطالب ترتب است. از این ترتب مرحوم حاجی سبزواری تعبیر به اشتباک کرده است، اشتباک یعنی در هم فرو رفتن. تعبیرش این است: «وَذَوَا شَتْبَاكٍ مَعَ هَلٍ أُنِيقٌ».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

پاسخ: به همین‌ها برمی‌گردد، چون «أَيُّ» از فصل سؤال می‌کند. فصل در حقیقت از نحوه وجود است و نحوه وجود، هلیت است. «وَأَنَّ الْمَبَادِي دِسْتَحِيلٌ بِيَانِهَا فِي نَفْسِ الْعِلْمِ»، در همین فصل بعد که می‌رسیم، إن شاء الله خواهیم گفت که مبادی محال است بیانش در خود علم.

«بَلْ يَوْضَعُ مِنْ غَيْرِ بَيَانٍ»، بلکه در علم بیان می‌شود، ذکر می‌شود بدون بیان. مکرر عرض کردیم مبادی یک علم مسائل علم برتر است. این قانون کلی است: مبادی علم پست‌تر، مسائل علم برتر است. پس هیچ‌گاه مبادی یک

علم در همان علم مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. پس چیست؟
 تلقی به قبول می‌شود. بدون بحث و بررسی و دلیل و علت ذکر می‌شود. حالا دو صورت دارد یا سه صورت دارد، یا فقط یک مبدایی را ما تعریفش را أخذ می‌کنیم یا تعریفش را با وجودش را، یا تعریف و وجودش هر دو را. سه جور ممکن است ما مبدایی را در یک علمی به عنوان مبدأ أخذ کنیم.

«وَأَنَّ الْمَبَادِيَّ يَسْتَحِيلُ بَيَانَهَا فِي نَفْسِ الْعِلْمِ»، مبادی محال است بیان شدنش در خود علم. «بل یوضع من غیر بیان»، بلکه وضع می‌شود بدون بیان. قهراً سه صورت هم پیدا می‌کند. «وَأَنَّ الْمَبَادِيَّ»، حالا مبادی «قد یوضع حدّها»، گاهی تعریفش وضع می‌شود «ووجودها معاً»، تعریف و ثبوت هر دو «وقد یوضع احدهما»، گاهی حدّش أخذ می‌شود بدون وجودش، گاهی وجودش أخذ می‌شود بدون حدّش. هر سه صورت هم در علوم تحقق دارد. این فصل دوم ما علی القاعده باید فصل طولانی باشد، چون ببینید چقدر داریم در آن مطلب ذکر می‌کنیم! الآن اگر یک صفحه‌ای ورق بزیم کتابتان را، شش صفحه، آن هم با این عبارات مندمج مرحوم علامه طباطبایی شش صفحه است این فصل. با اینکه ما فصلی داشتیم در این کتاب که دو سطر بود. تازه هنوز ادامه دارد!

«ویتبین بذلک کله»، با همه این حرف‌ها تازه روشن می‌شود که حالا ما فقط در حد فهرست باید توضیح بدهیم هر علمی یک موضوع نخستین دارد، این یک؛ «یتبین بذلک کله أنّ فی کل علم موضوعاً اول»، در هر علمی موضوع اولی است. «وایضاً أنّ محمولات العلوم عوارض ذاتیة لموضوعاتها»، محمولات علوم عوارض ذاتی برای موضوعاتشان هستند، این هم مطلب دوم. هر علمی یک موضوع نخست دارد، این یک؛ محمولات مسائل علوم عوارض ذاتیه موضوعاتشان هستند، این دو. مرحله پنجم ماهیت چه بود؟
 مرحله پنجم در فلسفه بدایه و نهایه چه بود؟
 ماهیت. هر چه راجع به ماهیت حرف بزنید، باید عرض ذاتی ماهیت باشد. مرحله فرض کنید از باب مثال عرض می‌کنم، هشتم شما چه بود؟

«العلّة والمعلول»، هر چه حرف بزنید باید عارض ذاتی علت و معلول باشد. علت یا معلول!
 محمولات مسائل یک علم باید عرض ذاتی موضوع همان مسئله باشند و آن وقت خود این موضوع مسئله، محمول و عرضه ذاتی موضوع علم است.

«وایضاً أنّ العلوم ینتهی الی علم اول»، و نیز علوم باید منتهی بشوند به یک علم. زیربنای همه دانش‌ها یک دانش است، یک علم است. «وایضاً أنّ بقیة العلوم انما یقام فیها البراهین الشرطیة»، باقی علوم غیر از آن علم نخست، این است و جز این نیست، اقامه می‌شود در آن‌ها براهین شرطی؛ یعنی برهان با شرط ارائه می‌شود.

«وایضاً أنّ اجزاء العلوم ثلاثة:»، چرا براهین شرطی؟
 چون فرض این است که تمام این براهین بالاخره باید منتهی بشوند به آن علم اول. در آن علم اول ثابت بشوند. پس در سایر علوم گویا به صورت شرط ذکر می‌شود. اگر این چنین باشد، حالا کجا باید ثابت کنیم که این چنین هست یا نیست؟
 فلسفه.

«وایضاً أنّ اجزاء العلوم ثلاثة:»، ثابت می‌شود که اجزاء علوم سه تا است، «موضوعات و محمولات و مباد»، موضوعات است و محمولات است و مبادی که الآن عرض کردیم. این مبادی که در این جا می‌گوییم اشتباه نشود، با موضوعات و محمولات یک فرق اساسی دارد. چه فرقی دارد مبادی با موضوعات و محمولات؟
 هر سه را ما اجزاء العلوم نامیدیم اما یک فرق اساسی دارد و آن این است که موضوعات و محمولات واقعاً جزء علم‌اند اما مبادی واقعاً جزء این علم نیستند، مهمان هستند. چون قرار شد مبادی در یک علم مسائل علم دیگری باشد، پس در این علم مهمان هستند.

«وایضاً أنّ کل برهان لایتمر الا»، کتاب ما غلط دارد. این کتاب بخش عربی آن خیلی پر غلط است. «وایضاً أنّ کل برهان لایتمر الا مع قیاس استثنائی»، و همچنین هر برهانی به نصاب تمامیت نمی‌رسید، متمیم و تکمیل نمی‌شود مگر با یک قیاس استثنایی، بدون قیاس استثنایی نمی‌شود، چرا؟

چون بالاخره باید برسیم به قضیه اصل تناقض. باید بگوییم «لو کان کذا لکان کذا و التالی باطل لکنه باطل»، چون

اجتماع نقضین است، باید به این جا برسیم. پس بدون قیاس استثنایی نمی شود که حالا توضیحش را می رسمیم. «وایضاً»، و نیز این را بحث می کنیم که «أن موضوع المسئلة اذا كانت اخص من موضوع العلم»، اگر موضوع مسئلة اخص از موضوع علم باشد، «لریکن بدهناک من قسمة ما»، چاره ای نیست در آن جا از نوعی قسمت. باید ما قسمت کنیم، چرا؟

چون قرار شد موضوع مسئلة مساوی با موضوع علم باشد. اگر اخص بود، باید به مساوی تبدیل بشود که عرض ذاتی باشد. وگرنه عرض ذاتی نخواهد بود که البته بر این مطلب مرحوم علامه طباطبایی متأخرین نقد وارد کردند، قبلاً هم عرض کردیم، در نهایت هم عرض کردیم که فرق می گذارند بین عارض اعم و عارض لامر اعم، عارض اخص و عارض لامر اخص. می گویند آنکه عرض غریب است، عارض اخص نیست، عارض اعم نیست، عارض لامر اعم یا لامر اخص است. پس نه، می تواند عرض ذاتی باشد در عین اینکه اخص باشد.

به هر حال «وایضاً»، و نیز این مطلب را بیان می کنیم نسبت فلسفه با علوم جزئی «وایضاً أن العلم الالهی»، علم فلسفه، «لا یتوقف علی شیء من العلوم الجزئیة»، متوقف بر هیچ یک از علوم جزئی نیست. «بل الامر بالعکس»، بلکه کاملاً برعکس است، یعنی چه برعکس است؟

علوم جزئی متوقف بر علم الهی است. «وایضاً»، این را هم روشن خواهیم کرد إن شاء الله که «أن العلم الجزئی یمتنع أن یعطى للمرفى العلم الکلی»، علم جزئی ممتنع است که عطابخش علت ثبوت باشد در علم کلی. هیچ گاه مسئله ای ما در فلسفه نداریم که مسئله فلسفی باشد، دخیل نباشد، استطراد نباشد. مسئله ای در فلسفه نداریم که مسئله فلسفی باشد، استطرادی نباشد و بخواید علت ثبوت را یک علت جزئی متکلف باشد. ریاضی، فیزیک، شیمی، هیأت، نجوم و امثال ذلک نه! ممکن نیست علوم جزئی بتواند اعطاء لمیت، علت ثبوت نسبت به گزاره ای از گزاره های فلسفی داشته باشد که البته این ها باید بحث بشود، چه اینکه در جاهای دیگر هم بحث شده است. همه آنچه گفتیم مربوط به فصل دوم این مقاله بود.

«ثربین فی فصل»، این فصل چه فصلی است؟

فصل سوم و فصل پایانی این مقاله. سپس بیان می کنیم ما در فصلی، چه چیزی را بیان می کنیم؟

«أن العلوم قد تختلف بالعموم والخصوص والتباین»، علوم گاه اختلاف می پذیرند یا به عموم و خصوص، علمی اعم از علمی است، علمی اخص از علمی است، یا بالتباین است. دو تا علم هیچ ربطی به هم ندارد متباین هستند، این یک مسئله.

مطلب دوم در فصل سوم: «وأنهار بما تشارکت فی بعض المسائل»، علوم چه بسا در پاره ای از مسائل با هم اشتراک دارند. یعنی یک مسئله از دو زاویه دید، یک مسئله از دو دیدگاه در دو علم بحث می شود. آیا میان زن و مرد فرقی هست؟

این مسئله را روان شناسی بحث می کند. جامعه شناسی بحث می کند. در فلسفه به صورت خاصی بحث انسان شناسی فلسفی بحث می کند و هکذا، اخلاق بحث می کنند.

«وأن الاوساط المستعملة فی براهین العلم اما أن تكون مساوية لموضوعه، او مأخوذة علی وجه تساویه»، این هم یک مسئله است باید بحث کنیم حد وسطهایی که استعمال می شود در براهین یک علمی، حد وسطهایی که در براهین یک علم بحث می شود، یا با موضوع علم مساوی است یا باید به گونه ای أخذ شود که مساوی باشد. می رسمیم إن شاء الله یعنی چه که به گونه ای أخذ بشود که مساوی بشود. یعنی مخصّص در نظر گرفته بشود. مخصّص یعنی تنگ شده، تقیید شده با یک زاویه دید خاص و اینکه حد وسطهای بکار رفته در براهین یک علم یا اینکه مساوی با موضوع آن علم است یا أخذ شده بر وجهی که مساوی اوست.

«علی وجه تساویه»، اگر بخواهیم مثلاً ما پیش از اینکه برسیم اشاره ای کنیم، «الی وجه مخصّص»، که می رسمیم إن شاء الله.

«وأن البرهان قد ینقل من علم الی علم وکیفیتة»، از مباحث بسیار ارزشمند این کتاب است و اینکه برهان گاهی نقل داده می شود از علمی به علمی و چگونگی این نقل برهان. آیا براهین یک علم را می توان به علم دیگر منتقل کرد؟

در علم دیگر هم کاربرد داشته باشد؟

بله می شود. چطور می شود؟

چطور ممکن است براهین یک علم به علم دیگری منتقل بشود؟
 «ویتبین بذلک»، روشن می‌شود به وسیله آنچه که گفتیم «أن المسائل العامة في العلم الاخر المتوسطة في براهين العلم الاخص»، اینکه مسائل عامه در علم برتر، علم اعم مراد چه علمی است؟
 در این جا فلسفه فرض کنید، که این مسائل متوسط است یعنی حد وسط است در براهین علم اخص، «اذا اخذت مخصّصة»، هرگاه أخذ شود این مسائل عامه مخصّص، تخصیص خورده، تقیید خورده، «فهی»، همین مسائل «مسائل بعینها من الاخص»، مسائل علم اخص است. عجیب!
 پس من یک مسئله فلسفی را به صورت مخصّص می‌توانم در شیمی استعمال کنم. «وعند ذلك نختار المقالة ان شاء الله تعالى»، به این جا که رسیدیم مقاله را به پایان می‌بریم اگر خدای متعال بخواهد!
 تمام شد، فهرست بود، در حد فهرست باید توضیح می‌دادیم، یک مقدار حالا اگر بیشتر توضیح دادیم برای تبیین مطلب بود.

«الفصل الثاني: في حقيقة العلوم البرهانية واجزائها واحكامها من حيث هي علوم برهانية»
 آمدیم سراغ فصل دوم. همان طور که از پیش اشاره داشتیم در این فصل ابتدائاً می‌خواهیم حقیقت یک دانش برهانی را بشکافیم. این بحثی که الآن خدمت عزیزان مطرح می‌کنیم باعث شد که مرحوم علامه طباطبایی در ساحت اندیشه در مشرق زمین مطلبی نو در اندازند که آن مطلب نو به عنوان اُم‌الابتکارات مرحوم علامه، ریشه ابتکارات مرحوم علامه طباطبایی شناخته شد و آن تبیین مباحث اعتباریات است.
 مرحوم علامه طباطبایی در روش رئالیسم، در مقاله پنجم و ششم و به خصوص مقاله ششم، بحث ادراکات اعتباری را مطرح کردند و گرچه این بحث در مغرب زمین هم مستقل از مشرق زمین مطرح شده، ولی مرحوم علامه طباطبایی از طرح این بحث در غرب اطلاعی نداشتند مطالبی که مطرح کردند ابتکاری است، البته ریشه بحث‌ها کم و بیش در مطالب مرحوم کمپانی - حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی کمپانی - در کتاب شریفشان نهایت‌الدراية که حواشی بر کتاب کفایه است بوده، اما بسیار مختصر و غیر قابل ذکر بود.
 ابتدا مرحوم علامه طباطبایی می‌خواهند بفرمایند علم برهانی چه علمی است.

قبل از اینکه تبیین کنند علم برهانی چه علمی است، به این می‌پردازند که مقدمه برهانی یا بگو که قضیه برهانی چه قضیه‌ای است؟
 می‌فرماید: قضیه برهانی، مقدمه برهانی قضیه‌ای است که محمول ما عرض ذاتی موضوع ماست. عرض ذاتی یعنی آنچه که در تصور تصور موضوع أخذ شده است یا تصور مقومات موضوع أخذ شده است یا خودش در حد موضوع أخذ شده است.

اگر بخواهیم مطلب را بنویسیم.
 (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)
 استاد: بله، داریم همین را توضیح می‌دهیم.
 (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)
 استاد: همین را می‌خواهیم توضیح بدهیم، چرا؟
 چون با توضیح همین مطلب است که می‌فهمیم علم برهانی چه علمی است. چرا؟
 چون ما به گونه‌ای باید علم برهانی را ترسیم کنیم که به صورت یک علم قابل بروز باشد. علم آغاز دارد، پایان دارد، مسائلی به هم مرتبط است و امثال ذلک. برای اینکه به صورت یک علم بتواند مطرح باشد لذا این چنین گفتیم.

سؤال ما این است که قضیه برهانی چگونه قضیه‌ای است، اگر ما فرض کنیم موضوعی را و محمولی را. در سه صورت یا چهار صورت این قضیه می‌شود.
 برهان:

یک: موضوع در حد محمول أخذ شده باشد.

دو: مقوم از موضوع در محمول أخذ شده باشد. تا گفتیم مقوم، چه چیزی به ذهن می‌آید ابتدائاً؟
 جنس و فصل.

سه: محمول در حد موضوع أخذ شده باشد؛ یعنی برعکس اولی. اولی چه بود؟

موضوع در حد محمول أخذ شده باشد. سومی نه، محمول در حد موضوع أخذ شده باشد. این را ما می‌گوییم قضیه برهانی. حالا من از شما می‌پرسم: اگر ما این محمولمان دارای یک محمولی بود، تا این محمول دارای یک محمولی شد، محمول ما برای این محمول خودش تبدیل به موضوع می‌شود. این محمول برای این محمول تبدیل به موضوع می‌شود. مستند الیه، مبتدا، موضوع. حالا اگر این محمول ما نسبت - این محمول دوم - به محمول اول یکی از این سه بود، قهراً این محمول دوم با این محمول اول یک قضیه برهانی دومی تشکیل می‌دهد. غیر این است؟ نه. حالا بعد به مثال‌هایش می‌رسیم.

اگر محمول دوم ما در حد محمول اول که موضوع اوست أخذ شد یا مقومی از محمول اول در این محمول دوم أخذ شد یا محمول دوم در حد موضوع خود که محمول اول است أخذ شد، قهراً این محمول دو در کنار این محمول یک، یک قضیه دوم برهانی تشکیل می‌دهند. از شما می‌پرسم که اگر این محمول دوم ما دارای یک محمول دیگری بود که این محمول می‌شود محمول سوم. قهراً این محمول دوم برای این محمول سوم چه می‌شود؟ موضوع. حالا اگر این محمول سوم با این محمول سوم بدین گونه بود که در این جا نگاشتیم و نوشتیم، قهراً قضیه و قیاسی که از این محمول دوم و محمول سوم تشکیل می‌شود، این قضیه و قیاس می‌شود قضیه برهانی. حالا آمدیم این طرف؛ اگر این موضوع ما دارای یک موضوعی بود. خود این موضوع دارای یک موضوعی بود، قهراً این موضوع ما برای آن موضوع تبدیل می‌شود به یک محمول. حالا اگر نسبت این موضوع ما با آن موضوع الموضوع بدین کیفیت بود که این جا نوشتیم، یعنی این موضوع موضوع در این موضوع أخذ شده بود یا مقومی از این موضوع الموضوع در این موضوع أخذ شده بود یا این موضوع در حد موضوع الموضوع أخذ شده بود، قهراً قضیه‌ای که در این جا تشکیل می‌شود چه قضیه‌ای می‌شود؟ برهانی. اگر من برای این موضوع موضوع یک موضوع شماره دو داشتم و قهراً نسبت را همین گونه فرض کردم که در این جا فرض شد، الآن من می‌بینم در ابتدا یک موضوع و محمول داشتم، این موضوع و محمول به عنوان یک قضیه برهانی مطرح بود، چرا؟

چون یا موضوع من در حد محمول أخذ شده بود یا مقومی از مقومات او در حد محمول أخذ شده بود یا محمول من در حد موضوع أخذ شده بود، یکی از این‌ها بود، بعد دیدم که خود موضوع من موضوعی دارد و آن موضوع موضوعی دارد و آن موضوع موضوعی دارد و این محمول من محمولی دارد و آن محمول محمولی دارد و آن محمول محمولی دارد و هکذا، این موضوعات را اگر ما ادامه بدهیم تا برسیم به موضوع نخست، و این محمولات را اگر ما ادامه بدهیم تا برسیم به محمول آخر، این موضوعات اگر به موضوع نخست منتهی بشود و این محمولات اگر به محمول پایانی منتهی بشود، این مجموعه را می‌گوییم علم برهانی. فقط باید ببینیم چگونه می‌رسیم به یک موضوعی که آن دیگر موضوع نخست است. چگونه می‌رسیم به یک محمولی که آن دیگر محمول آخر و پایانی است. این را باید البته بحث بکنیم این را باید مورد عنایت و بررسی قرار بدهیم.

از همین جا یک نکته به نظر شما می‌رسد و آن اینکه ما این محمول آخر را اگر بگیریم، سلسله‌وار به عقب برگردیم می‌رسیم به موضوع علم و موضوع نخست. موضوع نخست ما همان موضوع علم است. برعکس اگر این موضوع نخست را بگیریم ادامه بدهیم بیایم جلو، می‌رسیم به محمول آخر و به این جا متوقف می‌شویم، محمول آخر محمولی است که محمول بعدی برای او عرض ذاتی موضوع علم با واسطه حساب نمی‌شود. محمول آخر یک محمولی است که آن محمول عرض ذاتی برای موضوع علم ما نیست با واسطه. صحبت از عرض ذاتی بی‌واسطه بودن نیست. ما دنبال عرض ذاتی بی‌واسطه نیستیم اما دنبال عرض ذاتی باواسطه که هستیم. اگر به جایی رسیدیم که دیگر اگر یک پله رفتیم جلوتر دیگر آن چیزی که محمول بر آن محمول آخر است، آن ارتباط ذاتی گرچه با واسطه با موضوع علم ما پیدا نمی‌کند.

من اگر بخواهم یک مثال حالا خیلی ابتدایی و صریح بزنم فرض کنید در فلسفه موضوع علم چه بود؟ موجود «بما هو موجود»، شما آمدید گفتید که موجود بما موجود یا کلی است یا جزئی. این موجود کلی را گفتید ماهیت است. ماهیت را گفتید یا جوهر است یا عرض است. عرض را گفتید یا کمیت است یا کیفیت است یا اعراض نسبی است که هفت تا است. کیفیت را آمدید گفتید چهار قسم است یا مختص به کم است یا کیف نفسانی است یا کیف محسوس است کیفی مختص به کم کیف نفسانی، کیف محسوس و کیفیات استعدادی است.

آمدیم در کیفیات محسوسه گفتید: کیفیات محسوسه یا مشمومات است یا ملحوقات است یا ملموسات است، این‌ها بود. حالا فرض کنید مثلاً در کیفیات مشمومات و گفتید که در مشمومات یا در مذوقات روشن‌تر است ما در مذوقات یک شیرینی داریم، ترشی داریم، بی‌مزگی داریم، عرض می‌گوید تفاحه. شوری داریم، حالا آمدید گفتید که شوری یا آب غوره داریم یا سرکه داریم. شما می‌توانید بگویید که الموجود بما هو موجود سرکه؟ نه. سرکه بودن از عوارض ذاتی موجود بما موجود نیست. تا این جاها که بیاید، از عوارض ذاتی است. دارم کلی عرض می‌کنم، نمی‌خواهم بحث ریز را مطرح کنیم. یک ذره که آمدیم جلو رفتیم در علم، از فلسفه آمدیم بیرون. یعنی دیگر ولو با واسطه از عوارض ذاتی موجود بما هو موجود نیست که حالا این را چون با آن کار داریم به مثالش و به تبیین آن باید پردازیم خود مرحوم علامه هم می‌پردازد، الآن فقط به عنوان یک اجمال بود.

«الفصل الثانی»، عبارت را ببینید «انّ القضية البرهانية اقول:»، این طور می‌گویم بنده، این جا مرحوم علامه نفرمود «کما بینوا»!

اول کتاب گفت که چیزهایی که خودمان بخواهیم بگوییم را به خودمان نسبت می‌دهیم. «أقول»، بنده این جور می‌گویم که «إنّ القضية البرهانية»، مقداری دقت بشود. «حيث انّ محمولها عرض ذاتي لموضوعها»، چون محمولش عرض ذاتی موضوعش است، «والعرض الذاتي لا يستغنى في تصوره عن تصور موضوعه»، عرض ذاتی در تصورش مستغنی از تصور موضوعش نیست؛ یعنی یا موضوعش یا مقوم موضوعش مأخوذ است در حدش، در حد این عرض ذاتی یا این آقای عرض ذاتی مأخوذ است در حد موضوع. سه صورت بود که من روی تخته نوشتم.

«ای آن موضوعه و مقومه مأخوذ فی حده، او هو مأخوذ فی حد الموضوع»، «فما يعرض المحمول بحيث لا يستغنى في تصوره وعروضه عن الموضوع»، پس هر چه که می‌خواهیم برویم سراغ محمول المحمول، یک پله می‌خواهیم برویم جلو. پس آنچه که عارض محمول شود به حیثی که مستغنی نباشد، نباشد در تصورش و عروضش از موضوع که موضوع در این جا الآن چیست؟ محمول اول ماست در حقیقت.

این عارض ذاتی موضوع است، «وكذلك المحمول على محمول المحمول»، محمول بر محمول محمول هم همین است، «وهكذا»، و همچنین برو بالا تا بررسی به آخرین محمول. از آن طرف «وكذلك الامر في جانب الموضوع»، سخن در جانب موضوع و موضوع موضوع و موضوع موضوع، و موضوع موضوع موضوع موضوع آن هم همین است. از هر دو طرف تا وقتی که این قانون رعایت شد که بعدی عرض ذاتی قبیل باشد. سلسله وار تا ته می‌شود عرض ذاتی برای همه.

«هذا»، یعنی «خذهذا».

«وحيث انّ العرض الذاتي قد يكون اخص من موضوعه»،

از آن طرف ما می‌دانیم عرض ذاتی گاهی اخص از موضوعش است. «ای یکون»، کتاب شما چیست؟ «محمولاً»، معمولاً غلط است. «أی یکون محمولاً على حصة من الموضوع»، یعنی محمول بر یک حصه‌ای از موضوع است. «کما عرفت»، چنانچه قبلاً دانستی. «فهو مع عوارض سایر المحمص على سبيل التردید عارض ذاتي لتماثل الموضوع المساوي»، پس این عرض ذاتی اخص، «فهو»، یعنی این عرض ذاتی اخص با عوارض سایر حصه‌ها به نحو تردید، یعنی منفصله مرده به نحو تردید عارض ذاتی برای تمام موضوع مساوی است. در این مثالی که الآن زدیم که الآن ببینید کلی به تنهایی مساوی با موجود بما هو موجود نیست. اما کلی با جزئی با هم چه هستند؟

مساوی هستند. جوهر به تنهایی مساوی با ماهیت نیست. اما جوهر با عرض به صورت تردید که «الماهية إما جوهر أم عرض»، این مساوی با ماهیت است. کمیت، کیفیت، مقولات نسبی هیچ کدام به تنهایی مساوی با عرض نیستند اما با اطراف تردیدی مساوی با عرض هستند و هكذا.

می‌فرماید: «فهنالك قضايا موضوع بعضها او مجموع عدة منها»، بنابراین وجود دارد قضایایی که موضوع برخی

از این قضایا یا یک عده‌ای از موضوعات این قضایا عارض ذاتی است برای محمول قضیه دیگر. تا کجا می‌رسیم؟ «عارض ذاتی لمحمول الاخری، وتنتهی من فوق»، از بالا در ناحیه محمولات «وتنتهی من فوق الی قضیه»، به قضیه‌ای که «لایکون محمول محمولها، لوکان عارضاً ذاتیاً لموضوع موضوعها»، تا برسیم به قضیه‌ای که محمول محمولش اگر محمول محمولی داشته باشد، نمی‌بوده باشد عارض ذاتی برای موضوع موضوعش. این «لوکان» جمله معترضه است. کان هم کان تامه است. این «عارضاً ذاتیاً»، خبر برای چیست؟

«لایکون»، بعد در معنا گیر نکنید. می‌رسیم به قضیه‌ای که نمی‌بوده باشد محمول محمولش - اصلاً لوکان را کنار بگذارید - نمی‌بوده باشد محمول محمولش عارض ذاتی برای موضوع موضوعش، اگر محمول داشته باشد. اگر محمولی داشته باشد دیگر آن محمول عارض ذاتی موضوع موضوع نیست. سرکه بودن عارض ذاتی موجود بما هو موجود نیست.

«کما مر فی الفصل الثالث من المقالة الاولى»، چنانچه در فصل ثالث گذشت از مقاله اول. «وهذا هو الذی نسیمه علما»، این همان است که ما به آن می‌گوییم یک علم برهانی.

«وقد بان بذلک»، از این مطلب روشن شد «ان فی کل علم موضوعاً اول»، در هر علمی وقتی می‌گوییم علم مرادمان چه علمی است؟

علم برهانی است. اصلاً به علم غیر برهانی کاری نداریم. فقه و اصول و ادبیات و این‌ها را ریختیم کنار، داریم با علم برهانی کار می‌کنیم.

«وقد بان بذلک»، اینکه در هر علمی «موضوعاً اول»، یک موضوع نخست وجود دارد که این موضوع نخست را اصطلاحاً چه می‌گفتیم؟

موضوع علم. حساب: عدد. پزشکی: بدن انسان. «من حیث الصحه والسقم»، فلسفه: «موجود بما هو موجود». «یکون»، می‌بوده باشد «جميع محمولات العلم عوارض ذاتیه له»، همه محمولات آن علم عوارض ذاتیه آن موضوع. به تعبیر استاد حضرت آیت الله جوادی می‌فرمودند که موضوع علم یک کپسول است، بازش کنید می‌شود یک علم، جمعش کنید می‌شود موضوع علم. الآن شما پزشکی با همه شعب و فنونش، چیزی بیرون از بدن انسان دارد؟

هر چه هست مربوط به بدن است. آن هم تازه «من حیث الصحه والسقم» است. از این بابت است که روی بدن انسان کار می‌کنند. حساب را بالا برویم و پایین بیاییم، چیزی بیشتر از عدد دارد؟ نه. عدد را بازش کردیم یعنی مرتب محمول عرض ذاتی پیدا کردید، اضافه کردید، اضافه کردید، اضافه کردید، این را ما جمع کنیم عدد است، پخش کنیم می‌شود حساب. موجود بما موجود را جمع کنیم، پخش کنیم اصلاً تحلیل و ترکیب کاری جز این نیست.

«وهذا هو الذی اراده المعلم الاول فی حکمه بوجوب کون البرهان علی المسئلة من امور مناسبه للعلم»، این همان است که اراده کرده او را معلم اول که چه کسی بود؟

ارسطو به اصطلاح فلسفه. به اصطلاح عرفان معلم اول کیست؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله). معلم دوم کیست؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام). عرفا معلم اول را پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانند و معلم دوم را امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌دانند. فلاسفه معلم اول را ارسطو می‌دانند و معلم ثانی را فارابی می‌دانند. این همان است که ارسطو اراده کرده در اینکه حکم کرده به وجوب بودن برهانی بر یک مسئله از اموری که مناسب با آن علم است.

«وانه لو لاذلک لم یحصل یقین»، می‌گوید که اگر چنین نباشد، اصلاً ایجاد یقین نمی‌کند. شما در فلسفه یک برهان ریاضی اقامه کنید!

در پزشکی یک برهان فلسفی اقامه کنید!

باید شما وقتی می‌خواهی برهان اقامه کنید برهانی مناسب باشد چرا؟

چون اگر این چنین نباشد، اصلاً با قضایای آن علم همسازگاری ندارد، همخوانی ندارد.

«نعمر بما یستراح الی ذلک»، کتاب شما چیست؟

«عن» غلط است «عند»

درست است. بعد چیست؟
 «اعواز» درست است. «اعواز»، عنی فقد. بله، این هست گاهی وقتها از جنس خود علم، برهانی پیدا نمی‌کنیم از یک علم دیگری برهان می‌آوریم که این برهان در ذات خودش برهان است، در یک علم دیگر برهان است اما در این علم برهان نیست.

«عمر بما یستراح الی ذلک»، بله چه بسا اعتماد می‌شود بر این مطلب. «یستراح الی ذلک»، یعنی پناه برده می‌شود در حقیقت به این برهان از غیر علم، «عند اعواز البرهان»، وقتی که ما فاقد باشیم برهان را «من امور مناسبه»، کجاها این بیشتر انجام می‌شود؟

در علوم متباینه. «وینفق فی العلوم المتباینه کثیراً»، اگر یادتان باشد گفتیم که نسبت علوم باهم گاهی اعم و اخص است گاهی تباین است. در علوم متباینه این زیاد دیده می‌شود.

«فیکون القیاس برهاناً فی نفسه غیر برهان فی ذلک العلم»، قیاس فی حد نفسه برهان است، در خلع نگاه کنیم برهان است، در علم خودش نگاهش کنیم برهان است، اما در این علم مهمان است.

«غیر برهان فی ذلک العلم»، در این علم برهان نیست. «هذا»، در فقه شما برهان فلسفی می‌آوردید!
 این برهان فلسفی در فلسفه برهان است اما در این علم، برهان نیست. حالا فقه را اصلاً بین خود مثال زدیم، چون فقه اصلاً از علوم اعتباریه است هیچ!

«وظهر ایضاً، أن المحمول الاعمر من موضوع العلم و العارض له لامر مساو، خارجان عن العلم جميعاً» باشد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. منظومه ملاحادی سبزواری (السبزواری، الملا هادی)، ج ۱، ص ۱۸۳.
۲. منظومه ملاحادی سبزواری (السبزواری، الملا هادی)، ج ۱، ص ۱۸۳.